



محمد کاظم کاظمی

# در مرز حقیقت و مجاز

نگاهی به شعر «آب» سهراب سپهری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مردم بالادست، چه صفایی دارند!  
چشمه هاشان جوشان، گواهانشان شیرافشان باد!  
من ندیدم ده شان،  
بی گمان بای چیرهانشان جایای خداست.  
ماهتاب آن جا، می کند روشن پهناهای کلام.  
بی گمان در ده بالادست، چینه‌ها کوتاه است.  
مردمش می دانند، که شقایق چه گلی ست.  
بی گمان آن جا آبی، آبی است.  
غنچه‌ای می شکفتد، اهل ده باخبرند.  
چه دهی باید باشد!  
کوچه باغش پر موسیقی باد!  
مردمان سر رود، آب را می فهمند.  
گل نکردندش، ما نیز  
آب را گل نکنیم.

آب را گل نکنیم:  
در فرودست انگار، کفتری می خورد آب.  
یا که در بیشه دور، سیرهای پر می شوید.  
یا در آبادی، کوزه‌ای پر می گردد.

آب را گل نکنیم:  
شاید این آب روان، می رود بای سپیداری، تا فرو شوید اندوه دلی.  
دست درویشی شاید، نان خشکیده فرو برده در آب.

زن زیبایی آمد لب رود،  
آب را گل نکنیم:  
روی زیبا دوبرابر شده است.

چه گوارا این آب!  
چه زلال این رود!





و به انگشت نشان داد سپیداری و گفت:  
«تر سیده به درخت،

کوچه‌باغی است که از خواب خدا سبزتر است  
و در آن عشق به اندازه پرهای صداقت آبی است.

به واقع رسیدن به چنان بیانی در یک شعر، همانند این است که پاره  
آهنی را میان دو قطب آهن‌ریا به گونه‌ای نگه داریم که به سوی هیچ‌کدام  
کشیده نشود و شما اگر این کار را تجربه کرده‌اید، می‌دانید که تا چه مایه  
دشوار است.

باری، تا جایی که من دیده‌ام، بسیاری از شعرهای خوب فارسی،  
همان‌هایی‌اند که این خاصیت در آن‌ها یافت می‌شود. من از شعرهای  
معروف عصر حاضر، مشخصاً به «آی آدم‌ها» از نیمایوشیچ، «کسی که  
مثل هیچ‌کسی نیست» از فروغ فرخ‌زاد، «اسب سفید وحشی» از منوچهر  
آتش، «مستان» از مهدی اخوان ثالث و «روز ناگزیر» از قیصر امین‌پور  
اشاره می‌کنم.

ولی این خاصیت در شعر «آب» از کجا فراهم شده است؟ به گمان  
من از آنجا که شاعر به مظاهر عینی زندگی پرداخته است. در این شعر،  
بسیاری از لحظات واقعی و ملموس را می‌بینیم که البته به طرز شاعرانه  
تصویر شده است. این که کبوتری آب بنوشد یا درویشی نان در آب تر کند  
و یا زنی کوزه به دوش بر لب آب بیاید، چیزی است که در این دنیا بسیار  
اتفاق می‌افتد. اینجا دیگر شاخه نوری بر لب رهگذری در کار نیست که به  
تاریکی شن‌ها بخشیده شود و ما به تردید اکتیم که این نماد، حاصل چه  
حقیقتی است.

ولی شاعر با این همه درنگ کردن در جزئیات و چشم دیدهای ملموس،  
از ایجاد ظرفیت‌های مجازی برای کلام هم غفلت نکرده است. او به  
واقع می‌کوشد که با هنرمندی‌ها و آشنایی‌زدایی‌های بیانی، در سرتاسر  
شعر، این را هم گوشزد کند که بسیار سرگرم همین واقعیت‌نماتیم و  
در بی مصداق‌های دیگری نیز باشیم. مثلاً «گل کردن آب» یادآور یک  
ضرب‌المثل نیز هست و به طور ضمنی، می‌تواند «ماهی گرفتن اشخاص  
سودجو» را هم یادآور شود. یا در جایی دیگر، می‌گوید «غنچه‌های می‌شکفت،  
اهل ده باخبرند». به واقع او گاهی اندکی از واقعیت فاصله می‌گیرد، تا ما  
بالاخره فراموش نکنیم که یک شعر را می‌خوانیم و باید در پی تعمیم‌دادن  
آن به چیزهای گوناگون باشیم. شاید می‌توانست به نحوی بگوید «حتی  
اگر بچه‌های متولد می‌شود، همه باخبر می‌شوند» و در آن صورت، البته

شعر «آب» از سهراب سپهری، دارنده خاصیتی جادویی است که در  
معدودی از آثار دوران‌های کهن و یا امروز شعر فارسی می‌توان یافت، یعنی  
قابلیت مصداق‌یافتن هم‌زمان به حقیقت و مجاز.  
منظور ما از این قابلیت چیست؟ این است که شعر از سوی خواننده،  
هم می‌تواند توصیفی ساده از یک واقعیت باشد و هم می‌تواند کاملاً نمادین  
دانسته شود.

ببینید، وقتی شاعر می‌گوید «آب را گل نکنیم» می‌توان تصور کرد که  
شاعر به راستی از گل نکردن آب در یک جویبار سخن می‌گوید و فراتر از  
آن، منظوری نداشته است. (دقت کنید که می‌گوییم می‌توان تصور کرد و نه  
این که به واقع چنین است.)

اما از سویی دیگر، می‌توان تصور کرد و حتی مدعی شد که همه  
عناصر موجود در این شعر، حالتی نمادین دارند و در ورای هر یک، باید در  
بی حقیقتی دیگر بود. مثلاً این «آب را گل نکنیم» برای عوالم و حالات  
بسیاری از زندگی فردی و اجتماعی ما کاربرد می‌یابد.

شاید در آغاز به نظر بیاید که حفظ این دو خصوصیت متقابل، آن قدرها  
هم دشوار نیست، ولی اگر با یک بررسی اجمالی در گنجینه شعر فارسی، در  
بی شعرهایی باشیم که قابلیت حمل بر حقیقت و مجاز را به صورت توأم  
دارند، بسیار دست پُر نمی‌گردیم.

بسیار دور نمی‌رویم. حتی در همه شعرهای سهراب سپهری این  
دوگانگی متعادل را نمی‌توان یافت. مثلاً شعر «مسافر» (و به ویژه ابتدای  
آن) جنبه حقیقی قوی دارد، ولی آن قدرها قابل حمل به مصداق مجازی  
دیگر نیست.

اتاق خلوت باکی است  
برای فکر، چه ابعاد ساده‌ای دارم  
دلیم عجیب گرفته است  
خیال خواب ندارم  
کنار پنجره رفت  
و روی صندلی نرم پارچه‌ای  
نشست.

و در مقابل، برای شعر «ششانی» می‌توان بسیار مصداق‌های مجازی  
تراشید، ولی نمی‌توان آن را توصیفی از یک واقعیت دانست.  
«خانه دوست کجاست؟» در فلق بود که پرسید سوار.

آسمان مکتی کرد.

رهگذر شاخه نوری که به لب داشت، به تاریکی شن‌ها بخشید

بیان عینی‌تر می‌بود و نزدیک‌تر به واقعیت، ولی دیگر این قابلیت توسعه را نداشت، در حالی که «غنچه» را می‌توان هر چیزی تصور کرد و هر برداشتی از این عبارت داشت.

به همین گونه، می‌توانست به نحوی بگوید «کوچه‌باغش پر آوازهای کوچه‌باغی باد» ولی در آن صورت دیگر دامنه‌مصادیق شعر محدود می‌شد و ظرفیت تأویل‌های مجازی را نداشت.

۱۱

ولی این همه قصه نیست و شعر «آب» علاوه بر این خاصیت جادویی و کمیاب، بعضی بدیع دیگر نیز دارد. یکی از اینها، جامعیت شعر از لحاظ پرداختن به جلوه‌ها و جنبه‌های مختلف موضوع است. شعر بسیار بلند نیست، ولی در آن بسیاری از جوانب یک زندگی ساده و طبیعی به تصویر کشیده شده است. حالا ما بگوییم این یک زندگی روستایی است یا یک زندگی شهری بی‌آلایش (در برداشت نمادین از شعر) فرقی نمی‌کند. مهم این است که در آن احساسات و ارزش‌های متفاوتی را می‌توان یافت. در نیمه اول شعر که به واقع جنبه هشدار دارد، هم مراعات هموعان را می‌توان یافت، هم مراعات دیگر جانداران و اجزای طبیعت را. کفتری که آب می‌خورد، کوزه‌ای که پر می‌شود، سپیداری که منتظر آب است و درویشی که نان در آب زده است، همه یک مجموعه را کامل می‌کنند. در کنار این احساسات انسان‌دوستانه و بل‌جهان‌دوستانه، البته سهراب سپهری از جمال دوستی و تغزلی بسیار لطیف نیز غافل نمی‌شود، در «روی زیبا دوباربر شده است.» به راستی این «زیبا» می‌تواند اسم آدمی هم باشد، و ما می‌دانیم که در میان مردم روستا این اسم رایج است.

در نیمه دوم شعر نیز که البته جنبه تشویقی دارد، شاعر به جوانب مختلفی از یک زندگی آرمانی اشاره می‌کند. آن مردم صداقت دارند؛ از حال همدیگر باخبرند؛ خدایاور هستند؛ دزدی نمی‌کنند (دیوارهایشان کوتاه است)؛ ارزش زیبایی و عشق را می‌دانند (می‌دانند که شقایق چه گلی است)؛ و مهم‌تر از همه نسبت به پیام اصلی این شعر وقوف دارند و با آن که اهل بالادست هستند (و این خود معنی دیگری دارد) آب را برای پایین‌دستان گل نمی‌کنند.

۱۱

و در کلام آخر، باید اشاره کنم به بعضی هنرمندی‌های زبانی و موسیقایی شاعر در این سروده. این شعر به واقع یک اثر نیمایی است، هرچند مصراع‌بندی آن کمابیش با شکل پیشنهادی نیمایوسنج تفاوتی دارد، بدین معنی که در بسیار جای‌ها، چند جمله که بنا بر مقتضای وزن خویش می‌توانستند مصراع‌هایی مستقل باشند، در یک سطر نوشته شده‌اند. مسلماً شاعر در شعر نیمایی آزادی شعر سپید را ندارد؛ ولی همین گاهی برایش توفیق‌هایی اجباری می‌آورد. مثلاً او ناچار می‌شود به جای «تا بشوید اندوه دلی»، بگوید «تا فروشوید اندوه دلی» و این البته زبان را برجسته‌تر ساخته است. همین‌گونه است آن جا که باید می‌گفت «درویشی شاید، نان خشکیده فرو برده در آب» و به ناچار می‌گوید «دست درویشی...» و بدین ترتیب، ضمن رعایت وزن، یک مجاز هم به کار برده است، یعنی نسبت دادن فعل به دست، نه به خود شخص. پس ملاحظه می‌کنید که این تنگنای وزن و قافیه آن قدرها هم برای یک شاعر خوب نگران‌کننده نیست.

در کنار این‌ها باید اشاره کرد به تناسب‌هایی از نوع تقارن «پر می‌شوید» و «پر می‌گردد» در دو مصراع پیاپی در آغاز شعر؛ واج‌آرایی با تکرار صامت «ش» در سطر «چشمه‌هاشان جوشان، گاوهاشان شیرافشان باد» و با تکرار صامت «پ» در مصراع «بی‌کمان پای چیرهاشان جایای خداست.» ضمن این که در این جا میان «پای» و «جایای» هم تناسبی است. اگر از اصطلاحات قدما استفاده کنیم، می‌توانیم گفت که این شعر، ردالمطلع زیبایی هم دارد و این مصراع «آب را گل نکنیم» به واقع نیمه دوم شعر را به نیمه اول پیوند می‌دهد و دایره را کامل می‌کند.

۳۴

شماره ۵۷  
خرداد ۱۳۸۷

ژرف‌نگار علوم انسانی و مطالعات  
پرتال جامع علوم انسانی

